

John Peck's Narrative Reading: The Cases of "Al-Las and Al-Klab" Novels by Najib Mahfouz *

Salahuddin Abdi

Associate Professor of Bu Ali Sina University, Hamadan

Akram Zolfaghari

Graduate student of Bu Ali Sina University, Hamedan

Abstract

Analyzing a novel is one of the ways enabling the readers to understand the content of a story in a full way. Generally, in each analysis, principles and frameworks are presented that relate to the mind and sense of the speaker. Hence, the current study was an attempt to identify the five pieces at different intervals from beginning to the end of the story based on what has been presented in John Peck's style. Then, the views of the other critics were examined in the sixth and seventh stages of different aspects of the text, author, reader and the world. Consequently, after selecting the specific parts and analyzing them, they were addressed through John Peck's way, due to understanding the general aspects of the story through the details of the text. Moreover, the specific parts were inductively analyzed, then, the whole story was examined. In this type of analysis, before analyzing the overall of the story, it is important to pay attention to the delicacies and details within the story. Sequentially, correct results are obtained. Another feature of this approach is to pay attention to the contradictions in the selected passages which besides examining of the quadratic dimensions of the text and the opinions of other critics, are the final complement to criticism and analysis.

Keywords narrative readings, John Peck's, Najib Mahfouz, Al-Las and Al-Klab

*-Received on:14/05/2019

Accepted on:18/08/2019

-Email: s.abdi57@gmail.com

-DOI: 10.30479/lm.2019.10986.2817

-© Imam Khomeini International University. All rights reserved.

خوانش روایت‌شناسانهٔ جان پک از رمان (بررسی موردی رمان «اللص و الکلاب» نجیب محفوظ)*

صلاح‌الدین عبدی، دانشیار دانشگاه بوعلی سینای همدان

اکرم ذوالفقاری، دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه بوعلی سینای همدان

چکیده

تحلیل رمان از روش‌هایی است که خواننده را به درکی همه‌جانبه از محتوای یک رمان قادر می‌سازد. به طور کلی در هر شیوهٔ تحلیل، اصول و چارچوبی ارائه می‌شود که با ذهن و حس مخاطب همراه است. جان پک روشی متفاوت برای تحلیل رمان در اختیار مخاطب قرار می‌دهد تا با به کارگیری آن، برداشتی ساده و روان از داستان داشته، به یک نتیجهٔ کلی برسد. این پژوهش بر آن است تا رمان «اللص و الکلاب» نجیب محفوظ، نویسندهٔ عرب را بر اساس شیوهٔ تحلیل رمان جان پک، تبیین و تشریح کند. روش تحقیق بدین گونه بوده است که پنج قطعه در فواصل مختلف از ابتدا تا پایان داستان مشخص شده و هر قطعه در پنج مرحله مطابق با مواردی که در شیوهٔ جان پک معرفی شده بررسی و تحلیل گردیده است، در مراحل ششم و هفتم نیز ابعاد مختلف متن، مؤلف، خواننده و جهان و همچنین دیدگاه سایر منتقدان بررسی شده است. بنابراین پس از گزینش قطعاتی مشخص و سپس تحلیل آنها این نتیجه حاصل شد که در شیوهٔ جان پک به دلیل درک جنبه‌های کلی داستان از طریق جزئیات متن، تحلیل به شیوه‌ای استقرایی صورت گرفته سپس به بررسی کل داستان پرداخته می‌شود. در این نوع از تحلیل پیش از بررسی کلی داستان به جزئیات و ظرافت‌های درون داستان توجه می‌شود و هرچه بیشتر هنرمندی مؤلف آشکار گشته و نتیجهٔ بهتری حاصل می‌گردد. شاخصهٔ دیگر این شیوه توجه به تضادهای موجود در قطعات برگزیده است که در کنار آن بررسی ابعاد چهارگانهٔ متن و نظرات سایر منتقدان مکمل‌نمایی نقد و تحلیل است.

کلمات کلیدی: خوانش روایت‌شناسانه، جان پک، نجیب محفوظ، اللص و الکلاب.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۰۲/۲۴ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۰۵/۲۷

- نشانی پست الکترونیکی (نویسندهٔ مسؤول): s.abdi57@gmail.com

- شناسه دیجیتال (DOI): 10.30479/lm.2019.10986.2817

رمان از مهم‌ترین گونه‌های ادبی است که با به تصویر کشیدن حوادث مختلف می‌کوشد اوضاع و احوال موجود در جامعه و درگیری‌های افراد جامعه را در مواجهه با مشکلات بازگو نماید. این گونهٔ ادبی انواع مختلفی دارد و ممکن است احساساتی، اجتماعی، تاریخی، پلیسی و ... باشد. نوع و شیوه‌ای که هر نویسنده برای نگارش رمان خود برمی‌گزیند، موضوعی کاملاً سلیقه‌ای است که البته وضعیت حاکم بر جامعه در انتخاب آن شیوه بی‌تأثیر نیست. در مقایسه با سایر انواع ادبی، رمان به دلیل حجم بالای خود مجال بیشتری را برای ابراز افکار و عقاید در اختیار نویسنده قرار می‌دهد. برای درک مفهوم اساسی هر رمان باید به نقد و تحلیل آن پرداخت.

با مطالعهٔ تحلیل رمان‌ها بخصوص رمان‌های نجیب محفوظ می‌توان این‌گونه برداشت کرد که در اغلب موارد، شیوهٔ تحلیل، نقد و بررسی رمان، به عناصر داستان و کشف ویژگی‌های اصلی شخصیت‌ها، مکان، زمان و کشمکش موجود در داستان پرداخته شده است. همچنین بر اساس تحلیل رمان‌های موجود دربارهٔ رمان اللص و الکلاب می‌توان گفت که یکی از شیوه‌های معمول در روایت‌شناسی و تحلیل این رمان پرداختن به عناصر داستان و تشریح ویژگی‌های آنها و ارتباط آنها با جامعه بوده است.

یکی از افرادی که با شیوه‌ای نسبتاً متفاوت به روایت‌شناسی پرداخته و روشی متنوع را به مخاطبان خود پیشنهاد داده، جان پک (John Pack) است. وی در مقدمهٔ کتاب خود با نام «شیوهٔ تحلیل رمان» از ناتوانی خوانندگان در تفسیر رمان سخن می‌گوید و این ناتوانی را عدم شناخت خوانندگان از ماهیت نقد و عدم تشریح قواعد و راه و رسم آن برای تازه‌کارها می‌داند. وی برای خروج خوانندگان از سردرگمی، رهنمودهای کلی را دربارهٔ نحوهٔ بررسی داستان بیان می‌کند و به طور کلی با مطرح کردن اصول و قواعد معین و کلی، چارچوب و راهنمایی را در اختیار خواننده قرار می‌دهد تا بتواند برداشت خود از داستان را با بیانی ساده و واضح بیان کند. (پک، ۱۳۶۶: ۱ و ۲)

به عبارت بهتر، جان پک قصد دارد به جای اینکه از بیرون وارد داستان شود، از دل داستان به صورت واضح‌تری با پیش‌آوردن شواهد و قرائن و اتکای به آنها، تحلیل را شروع کند و با انتخاب قسمت‌های بیشتری از داستان، تحلیل‌های خود را تکمیل نماید. در این پژوهش، داستان «اللس و الکلاب» اثر نجیب محفوظ^۲ انتخاب شده است. علت انتخاب این داستان وجود نقدهای مختلف در خصوص آن، از نویسنده‌ای مشهور در حوزهٔ داستان‌نویسی است که می‌توان با مقایسه آنها با یکدیگر به نقاط ضعف و قوت شیوهٔ جان پک دست یافت، بنابراین در این پژوهش شیوهٔ تحلیل رمان جان پک به مثابه روشی متفاوت با سایر روش‌ها انتخاب شده تا براساس آن این داستان بررسی و تحلیل شود. هدف این پژوهش انتخاب و تبیین شیوهٔ جدید برای رسیدن به تعبیری متفاوت از نقد و تحلیل داستان است. از این‌رو پژوهش در پی پاسخگویی به سؤالات زیر است:

۱- ویژگی خاص و نقاط ضعف و قوت شیوه جان پک در تحلیل رمان اللص و الکلاب نسبت به سایر شیوه‌های تحلیل این رمان چیست؟

۲- بررسی تضاد موجود در قطعات انتخابی، چگونه در روند تحلیل داستان مؤثر است؟
بر این اساس تحلیل داستان، با انتخاب قسمت‌هایی برگزیده از این رمان صورت می‌گیرد.

۲. پیشینه پژوهش

از جمله پژوهش‌هایی که در زمینه نقد و تحلیل داستان «اللس و الکلاب» نجیب محفوظ نگارش یافته است می‌توان به «تحلیل اللص و الکلاب» اثر نجیب محفوظ با الگوی ساختاری کلود برمون^۱ نوشته پیمان صالحی و سمیره مرادزاده (۱۳۹۶) اشاره کرد. ایشان بر اساس نظریه برمون، توالی منطقی چند کارکرد را به عنوان واحد اساسی مطمح نظر قرار داده‌اند و به تحلیل رمان مذکور پرداخته‌اند. از دیگر پژوهش‌ها در این زمینه، مقاله «شخصیت‌پردازی در رمان اللص و الکلاب» از فاطمه جمشیدی و وصال میمندی (۱۳۹۶) است که برای تحلیل این داستان به انواع شخصیت و شخصیت‌پردازی نجیب محفوظ پرداخته‌اند. همچنین مقاله «قهرمان مسأله‌دار در رمان اللص و الکلاب اثر نجیب محفوظ» از امید ایزانلو (۱۳۹۵) این داستان را براساس نظر لوکاچ و گلدمن نقد می‌کند. او ابتدا به مسأله قهرمان مسأله‌دار می‌پردازد، سپس ویژگی‌های جامعه را بیان می‌کند. تاکنون نه تنها تحلیل رمان‌های نجیب محفوظ بلکه تحلیل هیچ داستانی بر اساس شیوه تحلیل جان پک صورت نگرفته است، مگر رمان‌های «ویورلی» اثر والتر اسکات و «پسران و عشاق» اثر دی. اچ. لارنس که برای نمونه در متن کتاب شیوه تحلیل رمان توسط نویسنده بررسی شده‌اند.

۳. روش تحلیل جان پک

روش تحلیل جان پک چنین است که پس از مطالعه کل اثر، قطعه‌ای از اوایل داستان انتخاب و تلاش می‌شود تا براساس آن به دریافتی کامل از کل داستان برسد. این انتخاب‌ها باید قطعه‌هایی مفید و روشن‌گر باشند تا در تحلیل مفید واقع شوند. قطعه ابتدایی داستان باید موضوع و اندیشه‌های محوری را معین کند. جان پک، مرحله اول را چنین بیان می‌کند: «پس از مطالعه کلی داستان، نگاهی دقیق به نخستین صفحه آن بیفکنید، یا اگر این کار نکته‌ای را روشن نکرد، قطعه‌ای را که نسبتاً نزدیک به ابتدای کتاب است و یک یا چند تن از شخصیت‌های اصلی را توصیف می‌کند مورد بررسی قرار دهید.» (پک، ۱۳۶۶: ۷) سپس قطعه‌های دوم تا پنجم انتخاب و تحلیل می‌شوند تا به درک کلی درباره داستان برسیم. پس از انتخاب قطعه‌های اول تا پنجم، تحلیل هر قطعه به پنج قسمت تقسیم می‌شود:

«الف: شرح مختصری در خصوص مضمون قطعه برگزیده»

ب: جستجو برای یافتن تضاد یا تنش در قطعه؛

ج: تجزیه و تحلیل جزئیات قطعه و در صورت امکان مرتبط ساختن آنها با تضاد فوق الذکر؛

د: نحوهٔ ارتباط قطعهٔ مذکور با کل رمان؛

هـ: جستجو برای یافتن وجه مشخصهٔ قطعه، خصوصاً در زمینهٔ سبک که در مراحل پیشین نادیده گرفته شده است.» (همان: ۹)

در مرحلهٔ ششم، تحت عنوان بررسی ابعاد متن، چهار بعد مؤلف، خواننده، متن و جهان در رمان بررسی می‌شود. مرحلهٔ هفتم نگاهی به دیدگاه منتقدان است. در این مرحله نظرات و آراء مختلف ناقدان نسبت به متن مطالعه می‌شود و تحلیل‌گر باید به مطابقت آراء با هم یا ترجیح نظر خود بر آنها رأی دهد. (همان، ۳۲-۱۳)

۴. تحلیل رمان «اللس و الکلاب»

طبق شیوهٔ جان پک اولین مرحله، انتخاب قطعه‌ای مناسب از ابتدای داستان است. سعی بر این است که نخستین قطعه به گونه‌ای انتخاب شود که معرف چند تن از شخصیت‌های داستان باشد و بتواند موضوع محوری داستان را تا حدودی مشخص کند. این قطعه باید مفید و مختصر باشد؛ یعنی به اندازه‌ای باشد که علاوه بر اینکه گویای نکته‌ای اساسی است، بتوان با اندک تفصیلی به کاوش آن پرداخت.

۴-۱. انتخاب قطعهٔ اول و تحلیل آن

در انتخاب قسمت اول سعی شده است قطعه‌ای برگزیده شود که فضای کلی حاکم بر داستان را مشخص کند. به همین دلیل در مرحلهٔ اول، قسمتی از ابتدای داستان انتخاب شده که لحظهٔ آزادی سعید مهران را به عنوان شخصیت اصلی داستان بیان می‌کند و بیانگر حالت روحی او در فضای درونی جامعه است: «و اجتاز وسط الميدان متجها نحو سكة الإمام. و مضى فيها يقترب من البيت ذي الأدوار الثلاثة في نهايتها و على مفرق عطفين جانبين يتفرع إليهما الطريق الأول. في هذه الزورة البرينة سيكشف العدو عما أعده للقاء، فادرس طريقك و واقعه، و هذه الدكاكين التي تشرئب منها الرؤوس كالفيران المتوجسة. و جاء صوت من ورائه يقول: -سعید مهران!..... ألف نهار أبيض.. توقف عن المسير حتى أدركه الرجل فتصافحا و هما يغطيان على انفعالاتهما حقيقية بابتسامة باهتة. إذن بات للوغد أعوان، و سیری قریبا ما وراء هذا الإستقبال، و لعلك تنظر من الشیش مستخفيا كالنساء یا علیش. -أشكرک یا معلم بياظة.. - و لحق بهما كثیرون من الدكاكين علی الجانبيين، و ارتفعت حرارة التهانی، و سرعان ما وجد نفسه مطوقا من جميع الجهات بحشد من أصدقاء غریمة و لا شك، و استقبلت الحناجر قائلة: - الحمدلله علی سلامتك.. -مبارک للأصدقاء و الأحباب..- قلنا من القلوب سيفرج عنه فی عيد الثورة.. فقال و هو يتفحصهم بعینیه اللوزیتین العسلتین: -الشکر لله و لكم.. فربت بياظة علی منکبه قائلا: -تعال إلی الدکان لنشرب الشربات! فقال بهدوء: -فیما بعد، عند العود.. - العود؟! و صاح أحد الرجلین موجها حنجرته إلی الدور الثانی من البيت: -یا معلم علیش!.. یا معلم علیش انزل هنئ سعید مهران! لا داعی للتحذیر یا خنفساء. إني قادم فی ضوء

النهار.. و أعلم أنکم تترقبون.. و عاد بياضة يتساءل:- العودة من أين؟ -لدى الحساب يجب أن أسويه.. فتساءل بوجه ممتعض: - مع من؟ -أنسيت أنى أب؟.. و أن ابنتي الصغيرة عند عليش؟ - نعم، و لكل خلاف حل في الشرح» (محفوظ، ۲۰۱۰: ۹-۱۰)

این قطعه حالتی را توصیف می‌کند که در آن، اطراف سعید مهران، جاسوسان و دشمنانی قرار دارند که او را تحت نظر قرار داده‌اند. آنان در ظاهر، خود را دوست و یاور نشان می‌دهند؛ اما نجوای درونی سعید با خودش و توصیفاتی که راوی درباره نحوه دیدار آنها با هم دارد نشانگر دو رویی آنها و بدبینی سعید نسبت به آنهاست. سر کرده این جاسوسان و خیانتکاران، فردی به نام علیش سدره است که در این قطعه به صورت مردی خائن و ترسو معرفی شده است. در ادامه، گفتگوی میان بازاریان و سعید، دشمنی دیرینه میان او و علیش و قصد وی را برای گرفتن انتقام از علیش آشکار می‌سازد.

به طور کلی داستان، وضعیت جامعه مصر را بیان می‌کند که رعب و وحشت فضای آن را فرا گرفته و مردم در برابر ظلم سکوت کرده‌اند. در این قطعه، سعید مهران، نماینده قشر ضعیف جامعه است که با هدف قرار گرفتن، تمام دارایی خود و گرانبهاترین دارایی خود؛ یعنی زن و دخترش را از دست داده و تصمیم بر بازپس گرفتن دارایی‌اش دارد. مردم، سعید مهران را دوست دارند و به او حق می‌دهند، با وجود این، خواهان فروکش کردن حس انتقام و کینه‌جویی او هستند. در سوی دیگر، شخصی به نام «علیش»، «رئوف علوان» و همدستان آنها حضور دارند که نماینده خیانت‌پیشگان ترسوی جامعه‌ای هستند که قوانین جامعه از آنها حمایت می‌کند. بخشی از قسمت‌های ابتدایی داستان به این موارد اشاره می‌کند؛ مانند «...الجو غبار خائق و حر لا يطاق... هذه الطرقات المثقلة بالشمس، و هذه السيارات المحنونة، و العابرون و الجالسون، و البيوت و الدكاكين، و لا شفة تفتت عن ابتسامه.... و لم تنس وحدك يا عليش ولكنها نسيت أيضا، تلك المرأة النابتة في طينة تننة اسمها الخيانة، و من خلال هذا الكدر المنتشر لا يبتسم إلا وجهك يا سناء.... الخمارات أغلقت أبوابها و لم يبق إلا الحوار التي تحاك فيها المؤامرات...» (محفوظ، ۲۰۱۰: ۷-۹).

در یک اثر ادبی همواره باید نوعی کشمکش وجود داشته باشد و گرنه داستانی وجود نخواهد داشت. تشخیص تضاد اصلی یکی از سریع‌ترین راه‌های درک داستان است که در قالب‌های گوناگون مطرح می‌شود. در اغلب موارد، داستان‌ها، ارزش‌های حاکم بر جامعه را در مقابل قهرمانان زن یا مرد که از این ارزش‌ها ناراضی‌اند قرار می‌دهند. (پک، ۱۳۶۶: ۱۰) این تضاد، ضمن برخورد مردم بازار و گفتگوی درونی سعید مهران مشخص است. همین تضادها در ابتدای داستان باعث ایجاد نوعی کشمکش درونی می‌گردد و خواننده با دیدن آنها برای رسیدن به دلیل این تناقض برای خواندن ادامه داستان رغبت می‌یابد.

جزئیات این قطعه، چه در کلمات و چه در گفتگوها بیانگر نوعی تضاد است. تضادهایی؛ نظیر دورویی/ صداقت و ترس/ شجاعت در ترکیب‌هایی؛ مانند «الفيران المتوجسة: موش‌های ترس»، «ابتسامه

باهتة: خنده‌های کم رنگ»، «یتفحصهم بعینیه: واریسی کردن»، «سیری قریبا ماوراء هذا الإستقبال: به زودی به اهداف این استقبال و پذیرایی پی می‌بر» و «لعلک تنظر من الشیش مستخفیا کالنساء یا علیش: شاید ای علیش تو نیز مانند زنان از پشت پنجره نگاه می‌کنی»، نشانگر عذابی است که سعید نسبت به رفتار علیش و همدستان ترسوی او تحمل می‌کند و بیانگر نفرت عظیم او نسبت به آنان است.

تا اینجا شخصیت سعید مهران به شکل انسانی عاقل و بردبار جلوه می‌کند که برای انتقام از دشمنش جلو آمده و با پشت سر نهادن زمان طولانی با صبر و شکیبایی برای عملی کردن آن، تصمیم جدی دارد. همچنین با شناختی که مردم از شخصیت او دارند رعب و وحشتی در دل همه به وجود آمده است. سپری شدن زمان طولانی و پرورش یافتن کینه نسبت به علیش چنان در دل او رخنه کرده که نسبت به همه بدبین شده و همه را جزو همدستان علیش می‌داند.

در این قسمت که بخش ابتدایی داستان است نویسنده، شخصیت‌ها را به اجمال معرفی کرده است. این معرفی نه به اسم، بلکه در کلام شخصیت‌هایی است که با سعید وارد گفتگو می‌شوند. به‌طور کلی این قسمت با طرح پرسش‌هایی در ذهن، خوانندهٔ داستان را در هاله‌ای از ابهام نگه می‌دارد. آنچه مشخص است درگیری میان دو گروه مخالف است که هریک در پی اثبات حقانیت خویش هستند.

۲-۴. انتخاب قطعهٔ دوم و تحلیل آن

محور اصلی داستان در قطعهٔ نخست مشخص می‌شود و با انتخاب قطعهٔ دوم تکمیل می‌گردد. قطعهٔ انتخابی دوم در فصل دوم رمان قرار دارد که گفتگوی میان شیخ جنیدی، دوست و استاد پدر سعید مهران است:

«و إذا بالشیخ یقول: -خذ مصحفاً و اقرأ.. -غادرت السجن الیوم ولم أتوصاً.. -توصاً و اقرأ.. فقال بلهجة جدیدة شاکیه: - أنکرتنی ابنتی، و جفلت منی کأنی شیطان، و من قبلها خانتنی أمها! فعاد الشیخ برقة: -توصاً و اقرأ.. - خانتنی مع حقیر من أتباعی، تلمذ کان یقف بین یدی کاکلب، فطلبت الطلاق محتجة بسجني، ثم تزوجت منه... - توصاً و اقرأ.. -فقال بإصرار: - و مالي، النقود و الحلی، استولی علیها، و بها صار معلما قد الدنيا، و جمیع أندان العطفة أصبحوا من رجاله.. -توصاً و اقرأ.. بعبوس و قد انتفخت عروق جبینة: - لم یقبض علی بتدبیر البولیس، کلاً، کنت کعادتی واثقا من النجاة، الکلب وشی بی، بالإتفاق معها وشی بی، ثم تتابعت المصائب حتی انکرتنی ابنتی. فقال الشیخ بعتاب: -توصاً و اقرأ ((قل إن کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله)) و اقرأ ((و اصطنعتک لنفسی)) و ردّ قول القائل «المحبة هی الموافقة آی الطاعة له فیما أمر، و الإنتهاء عما زجر، و الرضا بما حکم و قدر». ها هو أبی یسمع و یهز راسه طربا. و یرمقنی باسما کأنما یقول لی اسمع و تعلّم. و أنا سعید و أودّ غفلة لأتسلّق النخلة أو أرمی طوبة لأسقط بلحّة. و أترثم سرا مع المنشدین.» (محفوظ، ۲۰۱۰: ۲۳-۲۴)

این قطعه در مورد دیدار سعید مهران با شیخ جنیدی است که مردی زاهد و درویش مسلک و تنها کارش عبادت و هدایت مردم است. سعید پس از آزادی از زندان نزد وی می‌رود و به او پناه می‌برد. تضادی که در این قطعه مورد توجه است، اختلاف و فاصله میان شخصیت سعید و پدرش است که از

مردان شیخ بوده است. چگونه ممکن است با وجود چنین پدری که او را به آموزش و تعلیم تشویق می‌کند، سعید در زندان باشد. این پرسش موجب پررنگ‌تر شدن خیانت علیش و همدستانش می‌شود. با این دیدگاه، وقتی به این قسمت از داستان می‌رسیم در گفتگوی میان آن دو واقعیت نمایان می‌شود. در گفتگوی میان سعید مهران و شیخ، سعید مسائلی که ذهنش را درگیر کرده یکی پس از دیگری برای شیخ بیان می‌کند تا شاید تأییدی از سوی او بیابد؛ اما شیخ او را به آرامش دعوت می‌کند و سعی دارد او را متوجه اشتباهاتش کند. به همین دلیل با ذکر آیه‌هایی از قرآن او را به دوری از نفرت و خشونت تشویق می‌کند. تضاد دیگر در این قطعه، بیشتر میان روح دو شخصیت متقابل موجود در گفتگو است؛ یعنی میان شخصیت آرام و عاقلانه شیخ جنید و شخصیت عصبانی و غیر معقول سعید مهران. به خاطر آوردن خیانت علیش سدره در ازدواج با همسرش نبویه پس از زندانی شدن سعید مهران و شناخته نشدن او توسط دخترش باعث تشدید کشمکش در داستان می‌شود. تضادهای موجود در این قطعه علاوه بر ایجاد کشمکش، در شخصیت‌پردازی بی‌تأثیر نیست. در اینجا سعید مهران، شخصیتی ایستا- در زمینه دینی- است که ارشادات شیخ به مثابه فردی قابل قبول نزد سعید بی‌فایده است و او همچنان بر انتقام خود از علیش و همسرش اصرار می‌کند.

از دیگر ویژگی‌های این قسمت، روشن شدن ابهامات و آشکار شدن حقیقت و حوادثی است که پیش از این باعث چنین عداوتی بین علیش و سعید مهران شده است. علیش، شاگرد سعید بوده و با ناسپاسی، با همسرش همدست می‌شود. پول و ثروت سعید را تصاحب می‌کند و در محله، جانشین او می‌گردد. راوی سعی دارد حوادث ناگواری را که برای سعید مهران رخ داده است بیان کند تا پستی کسانی را که به او خیانت کرده‌اند، نشان دهد. افشاگری چهره حقیقی علیش و همسرش باعث به وجود آمدن نوعی احساس همدردی بین سعید مهران و خواننده می‌شود. گفتار هدایت‌گر شیخ جنید، سعید مهران را به آرامش دعوت می‌کند و او را مسؤول بیچارگی خودش می‌داند.

۳-۴. انتخاب قطعه سوم و تحلیل آن

دریافتیم که سعید مهران به دلیل کینه‌ای که از خائنانش در دل دارد تصمیم بر انتقام از آنان می‌گیرد. یکی دیگر از شخصیت‌هایی که به او خیانت کرده است رثوف علوان است. آشنایی آن دو به خوابگاه دانشجویی بازمی‌گردد. جایی که در گذشته سعید در آنجا مشغول به کار بود. رثوف علوان دانشجوی رشته حقوق بود و از سعید حمایت و برای تحصیل در مدرسه، او را به دزدی از اغنیا و ثروتمندان تشویق می‌کرد. او اعتقاد داشت با دزدی از ثروتمندان، آنها مقداری از دین خود را ادا می‌کنند و این کار را امری کاملاً درست می‌پنداشت.

سعید، رئوف را از جمله عوامل بیچارگی خود می‌داند. او نیز یکی دیگر از شخصیت‌های مخالفی است که موجب ایجاد کشمکش در داستان می‌شود.

قطعهٔ برگزیدهٔ سوم، گفتگوی میان سعید و رئوف است. زمانی که با استقبالی گرم از سعید پذیرایی می‌کند؛ سعید شبانه به خانهٔ او می‌رود تا از او دزدی کند؛ اما رئوف او را دستگیر می‌کند. گفتگوی میان سعید و رئوف علوان در این لحظه چنین است: «كنت في انتظارك، على أتم استعداد، بل و رسمت لك طريق السير، وددت لو يخطئ ظني، ولكن أي سوء ظنّ فيك يخطئ؟! - غصّ بصره لحظات فرأى ما تحت قدميه من مشمّع لامع ثم رفعهما دون أن يحاول الخروج عن صمته. - لا فائدة، لن تنتهي من حقارتك، و ستموت حقيراً، و خير ما أفعله أن أسلمك إلى البوليس.. - فاحتلج جفناه و انفرجت شفتاه في عصبية، فتساءل رئوف بحدة: - ماذا جئت تريد؟ فغصّ بصره مرة أخرى. - أنت تصح عن عداوتك، نسيت الإحسان و تركّزت في الحقد والحسد، إني أعرف أفكارك بقدر ما أعرف حركاتك.. و بصوت خافت وبعينين تخفّيان في الأرض قال: - رأسي دائر، مازال دائراً منذ خرجت من السجن.. - كذاب، لا تحاول خداعي، أنت تتوهم أنني صرت واحداً من الأغنياء الذين كنت أحمل عليهم، و على هذا الأساس أردت أن تعاملني.. - ليس الأمر كذلك.. - إذن لِمَ تسلّلت إلى بيتي؟ لِمَ تريد أن تسرقني؟ - تردّد سعید ملياً ثم قال: - لا أدري، لست في حالة طبيعية، و أنت لن تصدقني! - طبعاً، لأنك تعلم أنك كاذب، لم تقتنع بكلماتي الطيبة، ثار حسدك و غرورك، اندفعت كالجنون نفسه كما هي عادتك، و لك ما تشاء فستجد نفسك في السجن مرة أخرى.. فقال في تسليم: - اعذرنی، مازلت أعيش بعقلية السجن وما قبله.. - لا عذر لك، أنا أقرأ أفكارك، قرأت كلّ جملة مرّت بعقلك، كلّ جملة، الصورة الكاملة التي تتصورني فيها، و الآن آن لي أن أسلمك البوليس.. - كلاً؟ - ألا تستحقه؟ - بلى، ولكن كلاً.. فنفخ غاضباً و هو يقول: - إن رأيتك مرة أخرى فسأسحقك كحشرة... و همّ بالتحرك في سبيل النجاة» (محفوظ، ۲۰۱۰: ۴۱-۴۲)

تضاد اصلی در این گفتگو در چگونگی رفتار سعید در دزدی از خانهٔ دوستش است. اینکه آیا دزدی از خانهٔ رئوف می‌تواند خیانتی را که در حق او کرده جبران کند و همچنین مقداری از دینش را نسبت به او ادا کند؟ و سعید از این طریق می‌تواند حق خود را از او بازپس گیرد. تضاد دیگر در این قسمت، عکس‌العمل رئوف علوان در مقابل عمل سعید و آزاد کردن او است، بدون اینکه او را به پلیس تحویل دهد.

سعید مهران، نماد انسان‌های ضعیف جامعه است که علی‌رغم فشاری که فقر و وضعیت اقتصادی بر آنها آورده، توانایی بازپس گرفتن حق خود را ندارند. از این رو به ضربه‌زدن به مسببان این اوضاع و انتقام جزئی از آنان بسنده می‌کنند تا شاید تسکینی برای دردشان باشد. ناتوانی سعید در مقابل رئوف به خوبی چهرهٔ مفلوک و بیچارهٔ او را در این قطعه در توصیفاتی؛ همچون «پلک‌هایش لرزید و لب‌هایش از عصبانیت از هم دور شد» و «او با صدایی آهسته و نگاهی افروخته بر زمین گفت» نشان می‌دهد. رئوف فردی حيله‌گر و فرصت‌طلب است که با جامعه همگام شده و با سوء استفاده از اوضاع جامعه به اغفال مردم از جمله سعید مهران و جمع‌آوری ثروت، پرداخته و از این اوضاع به نفع خود بهره برده است.

۴-۴. انتخاب قطعهٔ چهارم و تحلیل آن

در اینجا باید قطعه‌ای انتخاب شود که تأییدکننده تصورات قبل باشد یا ابهام را از چهره شخصیت‌های داستان به‌طور کامل بزدايد و به یک نتیجه کامل برسد. به همین منظور، قطعه برگزیده زمانی است که سعید متوجه می‌شود در سوء قصدش به عایش شخص دیگری را کشته است: «التصقت عیناه بعنوان ضخم أسود» جریمة شنیعة بالقلعة! و جرت عیناه علی الأسطر بسرعة جنونیه. ولم يفهم شینا، أهي جریمة أخرى؟ لكن ها هي صورته، ها هي صورة نبویة، ها هي صورة عایش سدره. فمن المصْرَج في دمه؟ قصّته بارزة أمام عینیه، فضیحة مذاعة كالغبار الخماسیني، الرجل الذي خرج من السجن لیجد إمرأته زوجة لأحد أتباعه، ولكن من المصْرَج في دمه؟ إنه لا يفهم شینا، ونبغی أن یقرأ من الجدید. ینبغی أن یعرف من المصْرَج في دمه و كيف استقرّت رصاصته في صدره. القتیل رجل آخر یری صورته لأول مرة في حیاته. اقرأ من جدید. لقد ترك عایش سدره و نبویة بیتهما في نفس الیوم الذي زارهما فيه بحضور المخبر و الأعوان، و حلّت مكانهما في شقة أسرة جدیدة... الجسم الذي سقط كان جسم شعبان حسین العامل... سعید مهران جاء لیقتل زوجته وصاحبه القديم قتل الساكن الجدید شعبان حسین... أي هزیمة جنونیه. أي هزیمة بلاجدوی، و سيطارده جبل المشنقة و عایش آمن، هذه هي الحقیقة كأنها جوف قبر انکشف. و انتزع عینیه من الجریمة فرأى الشیخ علی الجنیدی ینظر إلى السماء من خلال الكوة و یتسم. و لسبب ما أخافته ابتمامته. و رغب في أن یقف أمام الكوة لیمدّ بصره في خطّ نظر الشیخ لعلّه یری في السماء ما جعله یتسم. لكنه لم ینفذ رغبته. لیبتسم و لیطلع علی مکنونه إذا شاء و لكن سیجئ المریدون عما قریب و ربّما تعرف علیهم ممن رأوا صورته في الجریمة. آلاف و آلاف یتأملون صورته الآن بغرابة و خوف و لذّة بهیمة خفیة. قضی علیه بلا جدوی، مطازد و سیظل مطازدا إلى آخر لحظة من حیاته، و حید علیه أن یحذر حتى صورته في المرأة، حیّ بلا حیاة کجثة محنّطة، سیجرى من جحر إلى جحر کفأر یتهدده السمّ و القطط و هراوات المشمّزین، کلّ هذا و أعداؤه یمرحون...» (محفوظ، ۲۰۱۰: ۶۳-۶۴).

کشمکش و درگیری میان سعید و رئوف و عایش و همسر سابقش (نبویه) بالا می‌گیرد. سعید مهران برای انتقام چون انسانی دیوانه پیش می‌رود و تصمیم به قتل آنها می‌گیرد. او برای انتقام از عایش و نبویه، شبانه به خانه آنها حمله می‌کند و دیوانه‌وار در تاریکی به مردی شلیک می‌کند که گمان می‌کند عایش است. پس از آن به خانه شیخ جنیدی می‌رود و فردا با خواندن روزنامه متوجه می‌شود که شخص دیگری را کشته است.

در قطعه برگزیده چهارم، شاهد روح ناآرام سعید هستیم که از این پس باید به سبب قاتل بودنش پنهانی زندگی کند و ترس به دار آویخته شدن همیشه همراهش باشد. سعید نماد انسان‌های بیچاره‌ای است که به دلیل فقر باید مصائب بسیاری را تحمل کند. تقدیر، آنها را در ورطه‌ای می‌اندازد که هر روز عرصه بر ایشان تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌شود تا آنجا که روزگار آنها را از پا در می‌آورد. این قشر از مردم آینده‌ای سیاه و تاریک را پیش‌روی خود می‌بینند و چون انسانی که در باتلاقی افتاده باشد دست و پا می‌زنند؛ اما این سعی و تلاش نه تنها باعث نجاتشان نمی‌شود، بلکه موجب نابودی زودتر آنها می‌گردد.

بررسی چهار قطعهٔ پیشین، حوادثی را تشریح می‌کند که خواه ناخواه سعید را درگیر کرده است. در پی این حوادث، اقشار مختلف جامعه مشاهده می‌شوند که هر کدام از شخصیت‌ها نمایندهٔ آنها هستند. سعید نماد انسانی است که در پی این حوادث تنها مانده و به قول راوی حتی از تصویر خویش در آینه باید بگریزد؛ زنده‌ای بدون زندگانی.

۵-۴. انتخاب قطعهٔ پنجم و تحلیل آن

تا این مرحله از رمان بیشتر تحلیل‌ها بر روی شخصیت‌های داستان، بویژه شخصیت سعید مهران صورت گرفته است، پس در اینجا باید قطعه‌ای برگزیده شود که یافته‌ها را تأیید کند. به همین منظور، قطعهٔ برگزیده زمانی است که سعید فراری است و به خانهٔ نور که در گذشته عاشق او بوده است، پناه می‌برد: «اصبر، اصبر حتى تعود نور و لا تسأل متى تعود نور و عليك أن تكابد الظلمة والسمت و الوحدة مادامت الدنيا لا تريد أن تغير من عاداتها السيئة. و نور المسكينة كذلك فحبها القديم لك ما هو إلا عادة سيئة و هو يرتطم بقلب قتله الألم و الغضب و ينفر من إقبالها كما ينفر من ذبولها و لا يدري حقاً ماذا هو فاعل بها إلا أن يشاربها نخب الضياع و الأسى و يرثي لمحاولاتها الطيبة اليانسة و لن ينسى في النهاية أنها امرأة كما أن نبوية امرأة الخائنة الجبانة سيقتلها الخوف على حياتها حتى يلتفت الحبل حول عنقك أو تستقر في قلبك رصاصة مجرمة و يشوه البوليس سيرتك فينقطع ما بينك و بين السناء إلى الأبد حتى حبك لن تدري عن صدقه شيئاً كأنه رصاصة طائشة كذلك.. و اختلس النوم سعيد مهران و حلم بعض الوقت و لم يدرك أنه كان يحلم إلا عند يقظته، عند وعيه لوجوده في الظلام و الوحدة بشقة نور بشارع نجم الدين و تأكده من أن عليش سدره لم يفاجئه في مخبئه ولم يطلق عليه الرصاص تباعاً. و لم يدر عن الوقت شيئاً سرعان ما سمع همس المفتاح في القفل و صفقة الباب و هو يغلق و شرارة باب الحجرة و هي تنضح بضوء مدخل. و ظهرت نور باسمة حاملة لفة كبيرة فأقبلت عليه تقبله» (همان: ۷۵-۷۶).

این قسمت برگزیده از رمان، جدال درونی سعید را به تصویر می‌کشد که خود را در محاصره تاریکی می‌بیند و منتظر روزنهٔ امیدی است تا دوباره بلند شود و کار ناتمامش را به پایان رساند. سعید شخصیتی است که با از دست دادن فرصت‌هایش به جای نجات خود، بیشتر در بیچارگی و تاریکی فرو می‌رود. یکی از این فرصت‌ها حضور نور در کنار اوست. نور به شدت به سعید دل بسته و او را با تمام مصائبی که برایش پیش آمده دوست دارد؛ اما سعید به شدت نسبت به تمام دنیا بدبین شده و نمی‌تواند عشق نور را بپذیرد. تضاد در این قطعه تقابل امید و ناامیدی است. این مقابله را حتی می‌توان در نام نور نیز مشاهده کرد. توصیف این تقابل، بیشتر در آنجا مشاهده می‌شود که حضور سعید در تاریکی درونش با حضور او در تاریکی اتاق بیان شده و نور که همراه با اشعهٔ نوری از لای در می‌تابد وارد اتاق می‌شود. درگیری درونی در وجود سعید، نماد انسان‌های بیچاره‌ای است که به سبب مشکلات زیاد، تمام امید خود را از دست داده‌اند و به جای استفاده از فرصت‌ها، آنها را تباه می‌کنند و کم‌کم در گرداب بلایا نابود می‌شوند.

۶-۴. ادامه بررسی ابعاد متن

برای تحلیل کامل‌تر رمان، «بهترین روش این است که روی جنبه خاصی از متن تمرکز شود. این کار با قدری تأمل درباره عناصر دخیل در نگارش و خواندن داستان، آسان‌تر می‌شود. چهار عنصر را می‌توان از یکدیگر تفکیک کرد. ابتدا خود متن که توسط کسی موسوم به مؤلف نوشته می‌شود و بعد کسی به نام خواننده آن را می‌خواند. متن درباره زندگی چیزهایی به ما می‌گوید که خود یکی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری ساختمان است و من آن را جهان می‌نامم.» (پک، ۱۳۶۶: ۲۵)

جان پک، یکی از روش‌های مطالعه داستان را تلقی بازتاب زندگی مؤلف در اثر مذکور می‌داند و این کار را از طریق جستجوی صحنه‌های موازی میان حوادث تجربی مؤلف و وقایع موجود در رمان عملی می‌کند. وی معتقد است که رمان، شرح حال پنهان نویسنده است؛ اما از آنجا که این مسأله با نقد ادبی رمان رابطه‌ای صوری و سطحی دارد، نادیده گرفته می‌شود و به نگرش عمده و محوری می‌پردازد که سعی دارد از روی اثر ادبی اعتقادات و آراء نویسنده را درباره مسائل اجتماعی استنتاج کند؛ زیرا هر نویسنده، احتمالاً عقاید معینی دارد که به اثرش شکل و روح می‌دهد. (همان: ۲۶-۲۵) از این رو باید تأثیر عقاید نجیب محفوظ بر شکل و روح رمان مشهود باشد. به طور کلی، آثار نجیب محفوظ مسائلی؛ همچون توصیف جامعه مدرن مصر و نگاه منتقدانه به رژیم سلطنتی مصر و پس از آن استعمار انگلستان و شرح حال زندگی زندانیان سیاسی و وضعیت اجتماعی زنان را شامل می‌شود. وی در بخش سوم از حیات ادبی‌اش به مسائل فلسفی و تلمیح و نماد روی می‌آورد و آراء فلسفی خود را در درون آثارش جای می‌دهد. محفوظ با نمادگرایی به گونه‌ای از رئالیسم و وضوح فاصله می‌گیرد و بر خلاف رمان‌های قبلی‌اش، دیگر موضوع را به بازنمایی، محدود نمی‌کند، بلکه آن را در فضایی از پیچیدگی، ابهام و خیال ترسیم می‌کند. (عبدی، ۱۳۹۵: ۹۰-۹۱).

رمان «اللص و الکلاب» نیز از جمله آثاری است که در این دوران از حیات او نوشته شده است. مضمون فلسفی موجود در این رمان را می‌توان در انتخاب شخصیت‌ها و شخصیت‌پردازی نجیب محفوظ مشاهده کرد. مثلاً شیخ جنیدی به عنوان قطب مثبت در این داستان، روح سعید مهران را در کشاکش میان خیر و شر به سمت خیر هدایت می‌کند و تا پایان حتی زمانی که دست سعید به خون آلوده شده و قاتل دو انسان بی‌گناه است، او را به نور و روشنایی فرا می‌خواند. حضور شخصیت نور نیز تا آخرین لحظات در کنار سعید حاکی از همراه و یابوری است که سعی در نجات سعید دارد؛ اما فرو رفتن نفس سعید در تاریکی و غلبه حس انتقام بر عقلش او را از بهره‌گیری از این فرصت‌ها غافل کرده است. نجیب محفوظ، علاوه بر تجسم فضای آلوده جامعه تلاش می‌کند سرگردانی افراد جامعه را در انتخاب مسیر درست نشان دهد. این سرگردانی بیشتر در گفتگوهای درونی شخصیت‌ها حضور دارد. در یک سو

پایمال کردن حق دیگران، پنهان کردن حقیقت، دزدی، خیانت، قتل و ... و در سویی دیگر دوری از کینه، تلاش برای ایجاد صلح، مساعدت و یاری، تلاش برای حل مسأله و... قرار دارد. نجیب محفوظ با بیان این مسائل قصد دارد، بیش از اینکه به ظاهر جامعه بپردازد، در ابعادی جزئی تر نفس انسان‌ها و نجوای درونی آنها که سازندهٔ همین جامعه و یا بالعکس، جامعه سازندهٔ آنهاست را به نمایش بگذارد.

در خصوص تحلیل عناصر سازندهٔ داستان، غامض‌ترین نکته آن است که از زاویهٔ دید «خواننده» به مسأله بنگریم. این حقیقت را باید بپذیریم که در کنار خوانش ما از متن، خوانش‌های دیگری نیز وجود دارد. در این تعدد خوانش‌ها آنچه که بیش از همه اهمیت دارد، پس‌زمینهٔ ذهنی مخاطبی است که در حال قضاوت کردن است. این پس‌زمینه به مطالعات، تجارب زندگی، خلق و خوی او و ... بستگی دارد. بر این اساس، آنچه که در این رمان، ذهن پژوهشگر را به خود معطوف نموده، واکنش شخصیت‌های داستان نسبت به افکار و اعمال سعید مهران است. شخصیت‌های داستان، انسان‌هایی را ترسیم می‌کنند که به دلیل اوضاع دنیای معاصر، تنها منافع خود را در نظر می‌گیرند. در عین حال معدود اشخاصی نیز هستند که به مساعدت برمی‌خیزند؛ اما تلاششان فایده‌ای ندارد. شاید شخصیت سعید، منفی معرفی شده باشد؛ اما با در نظر گرفتن اوضاع و احوال او که از سر شتابزدگی و کینه باعث کشته شدن دو فرد بی‌گناه شد، باعث شود که بتوان به سعید به عنوان فردی فریب‌خورده و ستم‌دیده نگریست. با دنبال کردن عملکرد سعید مهران می‌توان این‌گونه بیان کرد که او بیش از اینکه به دنبال انتقام از علیش و نبریه باشد به دنبال تنبیه نفس سرکش خود است که منحرف گشته و صفا و پاکی خود را از دست داده است. خیانتی که همسر او مرتکب شده و بیگانگی فرزندش نسبت به خود را نتیجهٔ اشتباهات خود می‌داند و با وجود اینکه بر این امر آگاه است به جای پرداختن به نفس خود و پیمودن راهی که پدرش به او آموخته، بی‌راهه در پیش می‌گیرد و در نهایت سقوط می‌کند و در تاریکی فرو می‌رود و به عبارت دیگر سقوط سعید نشانهٔ اعتراضی خونین بر این واقعیت مشوش است. (شکری، ۱۹۸۲: ۳۵۹)؛ این حقیقت را تنها می‌توان در ورای سخنان نجیب محفوظ و در لابلای گفتگوی شخصیت‌های داستان با یکدیگر و یا در نجوای درونی آنها یافت. این صدای وجدان و باطن شخصیت‌هاست که به دنبال حقیقت می‌گردند. علاوه بر سعید مهران، دیگر شخصیت‌های داستان؛ مانند رثوف علوان، نور، شیخ جنیدی، علیش و ... همگی نمایندهٔ اقشار مختلف جامعه هستند که هر کدام در تلاش برای برطرف کردن ناکامی‌های نفس خود در زندگی هستند.

جنبهٔ دیگری که در تحلیل باید به آن پرداخت، «متن»؛ یعنی شکل نگارش کتاب و مسائلی؛ مانند ساخت آن و کاربرد زبان به وسیلهٔ نویسنده است. هر نویسنده‌ای شیوه و اسلوبی خاص دارد. شیوهٔ نگارش متن شیوه‌ای انتخابی از جانب نویسنده است که آن را برای بیان دغدغه‌های ذهنی خود مناسب می‌داند؛ رمان «اللص و الکلاب» نوعی داستان اجتماعی است که بسیاری از مردم، روزانه درگیر

ماجراهایی؛ مانند حوادث این داستان هستند. این مشکلات در ضمن حوادثی بازگو می‌شوند که کم‌کم جنبه‌های پنهان حوادث را مجسم می‌کند. نویسنده برای اینکه بتواند این جنبه‌های پنهان را برای خواننده به صورت واضح بیان کند، از جملات و ترکیب‌های ساده استفاده کرده است. کاربرد مکرر این جملات ساده در توصیفات و گفتگوها یکی از ویژگی‌های کلی این رمان است.

علاوه بر این، بخش اعظم داستان بر اساس گفتگو است. گفتگو به دلیل ویژگی‌های خاصی که دارد به درک بهتر خواننده از متن می‌انجامد. گفتگو برجسته‌ترین نمونه شتاب ثابت و یکسان بین زمان روایت و زمان متن است. (تولان، ۱۳۸۳: ۹۴)؛ چون کنش‌های شخصیت در گفتگو بدون کاهش یا افزایش روایت می‌شود، شبیه یک صحنه نمایش می‌شود و خواننده خود را در درون داستان احساس می‌کند. «گفتار مستقیم، نوعی گفتار راوی است که در آن سخن تغییر نمی‌کند. در گفتار مستقیم، راوی بیشترین دقت را در بیان سخن به کار می‌بندد و فاصله روایت با بیان وی بسیار کم و نزدیک به واقعیت است.» (تودوروف، ۱۳۸۲: ۵۷ و ۵۸)؛ این نوع گفتار، نقش بسیار مهمی در ارائه تعامل و ارتباط میان اشخاص ایفا می‌کند. از این رو روایت بدون دخالت راوی در صحنه پیش می‌رود و به نوعی خنثی فقط نقل قول‌ها را بدون اظهار نظر روایت می‌کند. گفتگو در این داستان نقش پایه‌ای و اساسی را ایفا می‌کند. در گفتگوهای متن داستان است که به درک ناآرامی و تلاطم موجود در شخصیت‌های داستان به عنوان نمایندگان اقشار جامعه می‌رسیم. بیش از گفتگوهای میان شخصیت‌ها، این گفتگوی درونی (مونولوگ) سعید با خود و مرور خاطرات کودکی است که جنبه‌های نهان شخصیت او را نشان می‌دهد.

قالب دیگری که در داستان انتخاب شده است، توصیف از زبان راوی سوم شخص است. با کمی دقت متوجه می‌شویم که توصیف راوی از محیط با حالت روحی شخصیتی که در آن محیط قرار گرفته هم‌خوانی دارد. برای مثال، در ابتدای فصل یازدهم که سعید مهران در حالت روحی بسیار بدی به سر می‌برد، راوی به وصف گورستانی می‌پردازد که او در آن پنهان شده است: «لا یمر یوم دون أن تستقبل القرافة ضیوفا جددا. و كأن لم یبق من غایة إلا أن تقبع وراء الشیش لتری الموت فی نشاطه الدائب. و المشیعون أحق بالراء. یذهبون فی جموع باکیة، ثم یعودون و هم یجففون الدموع و یتحدثون. و قوّة أقوى من الموت نفسه هی التي تمنعهم بالبق.» (محفوظ ۲۰۱۰، ۸۰) و در واقع این توصیف درون خود سعید مهران است.

مضمون اصلی داستان، کشاکش و برخورد دو نیروی متضاد در وجود انسان است که محیط و حوادث در شدت هریک از آنها تأثیر می‌گذارد. تمایلات درونی سعید به انتقام بر اساس تحریک عوامل محیطی، او را در جریانی قرار می‌دهد که نجات از آن تقریباً غیرممکن می‌شود. به طور کلی، داستان با آزادی سعید مهران از زندان و با حس خشم و انتقام آغاز شده و این حس تا پایان داستان ادامه دارد. بر افروخته شدن این حس، تلاش سایر افراد در خنثی کردن آن، عدم ثمربخش بودن این تلاش‌ها، بازگشت مداوم ذهن سعید مهران -شخصیت محوری داستان- به گذشته پاک و ساده او و حرکت مداوم ذهن او

از گذشته به حال را می‌توان آینه‌ای برای انعکاس وضعیت آشفته و مشوش جامعهٔ مصر و مردم آن دانست. (الشنطی، ۲۰۰۴: ۲۷۷)

بعد دیگری که می‌تواند به صورت عملی‌تری به نقد داستان کمک کند، توجه به عنصر چهارم؛ یعنی جهان است. برای درک جهان باید بر روی مطالب مربوط به شخصیت‌ها و جامعه تمرکز کرد. به طور کلی در مورد شخصیت اصلی داستان می‌توان گفت که سعید مهران در هر صحنه از داستان با مشکلات تازه‌ای روبرو می‌شود و به دردهایی دچار می‌شود که قدرت او در برخورد با آنها سنجیده می‌شود. آشفتگی موجود در ذهن سعید، با آشفتگی‌های زمانه هم‌خوانی دارد. ویژگی‌های رفتاری سایر شخصیت‌ها نیز شبیه اغلب شخصیت‌هایی است که در هر جامعه‌ای وجود دارند. شخصیت‌هایی که نه کاملاً سفیداند، نه کاملاً سیاه، بلکه خاکستری هستند. به‌طور کلی داستان، جهانی را توصیف می‌کند که انسان‌هایش علی‌رغم تلاشی که می‌کنند به هیچ‌وجه قادر نیستند به آنچه می‌خواهند دست یابند. آن‌ها برای رسیدن به خواسته‌هایشان دست و پا می‌زنند و با وجود این‌که می‌دانند دنیایشان ناپایدار است برای اهدافشان حيله به‌کار می‌بندند و به یکدیگر خیانت می‌کنند. (محمدسعید، ۱۳۷۸: ۲۲۱-۲۲۲)

این تحلیل‌ها در رابطه با کل داستان مطرح می‌شود؛ اما «برای روشن‌شدن معنای اصلی اثر که غالباً برای آفریننده‌اش چندان آگاهانه نیست، باید اثر را در مجموعهٔ تحول تاریخی جای دهد و آن را با مجموعهٔ حیات اجتماعی مرتبط سازد.» (گلدمن، ۱۳۷۱: ۱۹۴) بنابراین در باب ارتباط این اثر با جامعه باید گفت با وجود رهنمودهای فرد خیرخواه جامعه، شیخ جنیدی به سعید مهران، فردی از قشر مستضعف، خود سعید در تعیین سرنوشتش انتخاب‌کننده نیست و این جامعه است که او را وادار به چنین واکنش‌هایی می‌کند.

جان پک ادامهٔ شیوهٔ بررسی خودش را این‌گونه بیان می‌کند که پس از بررسی چهار قطعهٔ برگزیده و یافتن دیدگاهی کلی نسبت به داستان، قطعات دیگری که بیان‌گر شخصیت یا شخصیت‌های داستان است انتخاب و مانند قبل تجزیه و تحلیل می‌شود. سایر جنبه‌های رمان هم به همین روش تشریح می‌شوند؛ یعنی قطعاتی برگزیده می‌شود که تصویر اجتماعی رمان را تکمیل می‌کند و یا به سراغ قطعاتی می‌رود که روش و طرز تلقی نویسنده را به‌وضوح نشان دهد. (پک، ۱۳۶۶: ۲۸)

قطعهٔ اول:

«نظر إلى الباب المفتوح، المفتوح دائما كما عهده من أقصى الزمن، و هو يقترّب منه ضاربا في طريق الجبل. مثنوى ذكريات و رحمة في حيّ الدراسة القائم بين ذراعي المقطم. الأرض الأطفال و رمال و دوابّ و هو من التعب و الإنفعال يلهث. و جرت عيناه وراء الصغيرات من البنات بلا ملل و ما أكثر الكسالى المستلقين في ظل الجبل بعيدا عن الشمس المائلة! و وقف على عتبة الباب المفتوح قليلا، ينظر ويتذكّر، ترى متى عبر هذه العتبة آخر مرّة؟ يا له من مسكين بسيط كالبساطين في عهد آدم. حوش كبير غير مسقوف في ركنه الأيسر نخلة عالية مقوّسة الهامة، و إلى اليمين من دهليز المدخل باب حجرة وحيدة مفتوح. لا باب مغلق في هذا المسكن العجيب. و خفق قلبه فأرجعه إلى عهد

بعید طری، طفولة وأحلام وحنان أب و أخيلة سماوية. المهتزّون بالأناشيد يملئون الحوش و الله في أعماق الصدور يتردد. أنظر و أسمع و تعلّم و فتح قلبك. هكذا كان يقول الأب. وفرحة كالجنة بعثها اللحم والإيمان، وفرحة بالغناء والشاي الأخضر أيضا. ترى كيف حالك يا شيخ عليّ يا جنيدي يا سيّد الأحياء» (محفوظ، ۲۰۱۰: ۱۸).

تا اینجا، موضوع کلی داستان و شخصیت‌ها بیان شد. اکنون در قطعات جدید باید به جزئیاتی پرداخته شود که نمای کلی را تأیید کند. این قطعه از داستان در ابتدای فصل دوم قرار دارد. درست بعد از اینکه برخورد مردم با سعید بعد از آزادشدن او از زندان نمایش داده شد. به نظر می‌رسد هدف راوی از طرح فضای ساده و صمیمانه دوران کودکی سعید به تصویر کشیدن، نوعی تضاد برای مخاطب است. تضادی میان روزگار گذشته و حال.

جنبه منفی این قطعه را می‌توان در این عبارت مشاهده کرد: « دلش تپید و او را به آن روزگار دور و شاد برگرداند» روزگاری بسیار دور که گویی هیچ اثری از آن باقی نمانده است. می‌توان گفت راوی سعی دارد عصر حاضر را به دور از صفا و صمیمیت و آن یگانگی‌ای به تصویر بکشد که در گذشته وجود داشته است. نجیب محفوظ، در توصیف و شرح حال گذشته با دقت و ظرافتی خاص، زندگی پاک و ساده و صمیمانه گذشته را با سادگی حیاط خانه و سرودخوانی کودکان توصیف می‌کند. روزگاری که از آن جز آثاری اندک چیزی باقی نمانده است. سعید انعکاس انسانی است که با گذشته‌ای پاک وارد دنیایی پر از ریا و دورنگی شده است. محفوظ در بیان این واقعیت بسیار دقیق و ظریف عمل می‌کند و با گزینش بخش‌هایی از زندگی سعید، سعی در بیان تضاد در دو دوره مختلف دارد. سعید در مقابل این تغییر واکنش خاصی نشان نمی‌دهد و خود را قربانی سرنوشت و روزگار می‌داند. موجی از ناامیدی و یأس سعید را فرا گرفته و بازگشت آن روزگار را محال می‌شمارد.

قطعه دیگری که انتخاب می‌شود باید تجربه‌ای که تاکنون حاصل شده است را تأیید کند و از آن تصویر جامعی را به دست دهد. به همین دلیل برای این قسمت گفتگوی میان شیخ جنیدی و سعید انتخاب می‌شود:

«...هرب الأوغاد، كيف بعد ذلك أستقرّ؟! - كم عددهم؟ - ثلاثة.. - طوبى للدنيا إذا اقتصر أوغادها على ثلاثة.. - هم كثيرون ولكن غرمائي منهم ثلاثة.. - إذن لم يهرب أحد.. - لست مسئولاً عن الدنيا.. - أنت مسئول عن الدنيا و الآخرة! - و نفخ لنفاد صبره فقال الشيخ: - الصبر مقدّس تقدس به الأشياء .. - فقال سعيد بغمّ: - بل المجرمون ينجون و يسقط الأبرياء.. - فتساءل الشيخ و هو يتهدّد: - متى تظفر بسكون القلب تحت جريان الحكم؟ - فأجاب السعيد: - عندما يكون الحكم عادلا. - هو عادل أبدا.. - فحرّك سعيد رأسه في غيظ مغمغما: - هرب الأوغاد وأسفاه..» (محفوظ، ۲۰۱۰: ۱۱۶-۱۱۵)

این قطعه دیدگاه سعید را به عنوان شخصی ستم‌دیده و شکست خورده به نمایش می‌گذارد که با مشاهده ظلم ظالمان، اعتقادش دگرگون شده است. در مقابل، شیخ جنیدی که نمونه شخصی معقول و معتقد به عدل خداوند است قرار دارد که در تلاش است، سعید مهران را متوجه اشتباهات خویش سازد.

سعید افکاری ناامیدانه دارد و حس انتقام از ستمگران از ذهن او بیرون نمی‌رود، ولی شیخ جنیدی علت یأس سعید را خود او و راه پیروزی‌اش را غلبه بر نفسش می‌داند. این قطعه تا حدودی وجه مشخصهٔ رمان را روشن می‌سازد. نجیب محفوظ با مهارتی که در تصویرسازی حقیقت دارد، به جای اینکه قهرمان داستان را در ستیز با واقعیت جامعه نشان دهد، علت اصلی حقیقت تلخ اجتماعی را نفس انسان معرفی می‌کند. بیچارگی و درماندگی سعید قبل از این‌که مربوط به خیانت دوستان او باشد به نفس سرکش او بازمی‌گردد که فقر و تهی‌دستی او باعث منحرف شدن او شد، حال آنکه افرادی، همچون شیخ جنیدی در چنین وضعیتی پاکی و طهارت خود را حفظ کردند. (شکری، ۱۹۸۲: ۱۵۸-۱۵۹).

انتخاب این دو قطعه و بیان جزئیات آن، تثبیت درک کلی از داستان است. شکل کلی داستان، موضوعی اجتماعی دارد که افراد جامعه را در شخصیت‌های مختلف خود به تصویر می‌کشد و آنها را در دو گروه متضاد در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد.

۷-۴. نگاهی به منتقدان

در شش مرحلهٔ پیشین تقریباً به مضمون واقعی و مهمترین نکات و ویژگی‌های داستان اشاره شد؛ اما پس از این مراحل باید به نظر سایر منتقدان پرداخت تا صحت و سقم تحلیل‌ها تأیید شود و یا نقص و کاستی آنها جبران گردد؛ از این رو به نقد داستان «اللص والکلاب» از نظر سایر منتقدان می‌پردازیم. در سایر نقدهای موجود، شاهد هستیم که در آنها نیز بر بازتاب جامعهٔ مصر در داستان و اینکه وضعیت جامعه سرنوشت قهرمان آن را رقم می‌زند، تصریح شده است. سعید مهران، نمایندهٔ قشر آسیب‌پذیر و فقیر جامعه، تحت تأثیر شرایط معرفی شده که به بازپس‌گیری حق پایمال‌شدهٔ خود برخاسته است. داستان، منعکس‌کنندهٔ ایدئولوژی موجود در جامعه و نویسنده است که در آن افرادی به دنبال تحقق عدالت اجتماعی‌اند و در سوی دیگر، عده‌ای از راه‌های نامشروع این عدالت را بر هم می‌زنند. سعید مهران به عنوان یکی از این افراد در جستجوی ارزش‌های از دست‌رفته و زندگی تباه‌شدهٔ خود است. او برای احقاق حق خود از تلاش دست برنمی‌دارد؛ اما مخالفت با او در تحقق این امر موجب طرد و در نهایت تباهی و مرگ او می‌شود. مخالفان او نیز کسانی هستند که خود، قربانی شرایط شده‌اند و یا درکی از خواسته‌های سعید مهران ندارند. همهٔ این مفاهیم در ضمن اقدامات شخصیت‌های داستان نهفته است و به صورت مستقیم بیان نشده‌اند. (رک. محمد سعید، ۱۳۷۸: ۲۲۸-۲۳۱)

در تمام نقدهای موجود دربارهٔ این داستان و سایر آثار نجیب محفوظ، نمی‌توان بازتاب اوضاع اجتماعی در متن را نادیده گرفت. همچنین نمی‌توان انکار کرد که تجربهٔ شخصی نویسنده در داستان حضور ندارد. پس جنبهٔ اجتماعی بر سایر جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، دینی، اخلاقی و ... غلبه دارد، ولی آنچه که در نقدها به صورت مختلف درک گردیده است، اقدامات سعید مهران است که از نظر برخی ناقدان چنین اعمالی در برابر مخالفان صحیح پنداشته شده و آن را حق او می‌دانند و برخی نیز آن را

تقیح کرده و مسیر او را نادرست می‌دانند. برخی از ناقدان شخصیت‌های داستان را اشخاصی شکست‌خورده و ضعیف می‌پندارند و برخی دیگر آنها را افرادی تسلیم در برابر شرایط می‌دانند. (رک. الشیخ، ۱۹۸۷: ۱۳۴-۱۳۷).

در باب نگارش و سبک نویسنده نیز، گروهی داستان را داستانی رمزگونه و فلسفی معرفی می‌کنند و برخی صحنه‌ها، حوادث و سخنان را نشانه‌هایی فلسفی تفسیر کرده‌اند؛ اما برخی دیگر آن را مانند سایر داستان‌های نجیب محفوظ، طرحی اجتماعی به شمار آورده‌اند که از دل جامعه و زندگی مردم نشأت گرفته است و حوادث آن؛ همچون آیین‌های احوال‌ظاهری و سطحی مردم را بازتاب می‌دهد. از انکار دختر سعید مهران گرفته تا پشت کردن رئوف علوان به دوست قدیمی‌اش، خیانت نبویه و وفاداری نور به سعید و تسلیم شدن سعید مهران در پایان داستان، همگی در حقیقت گویای واقعیت تلخ موجود در جامعه است. به طور کلی تفاوت قابل‌توجهی در نقدهای موجود در مورد این داستان از نجیب محفوظ مشاهده نشده و تا حدودی این نقدها با یکدیگر هماهنگ هستند؛ اما این نقدها در کنار یکدیگر می‌توانند ما را به نتیجه کاملتری رهنمون شوند. (رک. الشطی، ۲۰۰۴: ۲۹۴-۳۰۳ و شکری، ۱۹۸۲: ۲۶۶-۲۷۶). آنچه که در اینجا اهمیت دارد، شیوه تحلیل و بررسی و تفاوت آن در تحلیل‌هاست. اگرچه به طور کلی همه این تحلیل‌ها به مواردی مشترک اشاره می‌کنند و مؤید هم هستند، باید اذعان داشت که در شیوه تحلیل جان پک، با وجود اشاره به مسائل کلی و مشترک در همه شیوه‌ها، مسائلی جزئی در ضمن آن تحلیل می‌شود که به درک بهتر داستان می‌انجامد و موجب رغبت هرچه بیشتر خواننده به ادامه مطالعه داستان می‌شود.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، رمان اللص و الکلاب بر اساس شیوه جان پک با برگزیدن بخش‌هایی معین از داستان، تحلیل شد و نمایی کلی از داستان به دست آمد. تحلیل در هر قطعه بر اساس جزئیات متن و ساختار آن صورت گرفت و پس از ارتباط دادن با نمای کلی داستان، نتیجه‌ای کامل حاصل شد. شیوه تحلیل جان پک در تحلیل این داستان کارآمد بود.

بررسی تضاد موجود در قطعات و رابطه آنها با کل داستان و تحلیل جزئیات هر قطعه، باعث شده که باطن و محتوای رمان به شکل جزئی‌تری بررسی شود و همین امر موجب وضوح بیشتر حقیقت داستان می‌گردد، حال آنکه در سایر شیوه‌ها چنین تحلیل و نقدی وجود ندارد. برای مثال، در این شیوه تحلیل، علاوه بر اشاره مستقیم به مسائل و مشکلات جامعه در ضمن داستان، مسائل دیگری نیز بیان می‌شود که مسأله را به صورت واضح‌تری بیان می‌کند و چه بسا به مسائلی جزئی اشاره نماید که تا کنون به آنها توجه نشده است. مثلاً به جای اینکه به طور واضح به وجود فضای اختناق در جامعه اشاره شود، در

ورای داستان و در بررسی تضادها و جزئیات و سایر ابعاد آن، در می‌یابیم که علت اصلی این وضعیت، مردم ستم‌پذیر و ساکت هستند و یا اینکه علی‌رغم ظاهر اعمال و رفتار سعید مهران در انتقام از دشمنانش دریافت می‌شود که هدف حقیقی او تنبیه نفس خویش است.

از جمله ویژگی‌ها، نقاط قوت و وجوه تمایز این شیوه با سایر شیوه‌ها، توجه به ساختار جزئی متن، گفتگوها، عملکردها، حوادث و ... در هر قسمت از متن است که همگی گویای جامعه‌ای است که تضاد طبقاتی در آن موج می‌زند. تمایز واضح و گویای موجود در این نوع تحلیل، درک جنبه‌های کلی داستان در جزئیات متن است. به‌گونه‌ای که به جای خواندن آن و ابراز نظر از بیرون، ابتدا از بخش کوچکی وارد داستان شده و به شیوه‌ای استقرایی به استدلال در مورد کل داستان می‌پردازد. این نوع از تحلیل به خلاف سایر روش‌ها، سیری از جزء به کل است که باعث می‌شود، پیش از نگاه کلی به داستان هم‌زمان به ظرافت‌های درون داستان نیز پرداخته شود و هرچه بیشتر هنرمندی مؤلف آشکار گردد و نتیجهٔ بهتری حاصل شود، برای مثال، این شیوه توانسته به ما در درک حالات روحی و روانی شخصیت‌های داستان، بخصوص شخصیت سعید مهران کمک فراوانی نماید. اشخاص در این داستان نمایندهٔ انسان‌هایی هستند که در کشاکش موقعیت‌های مختلف به اجبار دست به اعمالی می‌زنند که عواقب زیانباری را برای آنها به بار می‌آورد.

از دیگر نقاط قوت این شیوه این است که علاوه بر گزینش قطعات و تحلیلشان از بررسی ابعاد چهارگانهٔ متن و مقایسهٔ نقدش با سایر ناقدان، از توضیح و تفسیر جزئیات غافل نشده است. مثلاً بررسی گفتگوها و یا توصیفات و تطابق فضای حقیقی جامعهٔ مصر با فضای اجتماعی داستان از یک سو و توجه به شخصیت‌ها و حقیقت اصلی جهان داستان از سوی دیگر، مکمل نقد و تحلیل داستان است و این خود شاخصهٔ اصلی این شیوه است که چنین مواردی بر خلاف سایر شیوه‌ها جزء مراحل فرعی تحلیل قرار گرفته است نه اصلی. در نهایت شاخصهٔ دیگر این شیوه؛ یعنی انتخاب چهار قطعهٔ دیگر به عنوان مهر تأییدی بر تحلیل‌هاست که نتیجهٔ مطمئن‌تری را حاصل می‌نماید، حال آنکه سایر شیوه‌ها فاقد چنین مزیتی در تکمیل نقد و تحلیل هستند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- جان پک (۱۹۴۷-)
- ۲- نجیب محفوظ: نجیب محفوظ عبدالعزیز السبیلیجی ابراهیم در منطقهٔ جمالیه در قاهره در سال ۱۹۱۱ به دنیا آمد. وی مؤسس داستان‌نویسی عربی است و با پا نهادن در مسیری طولانی و سخت تغییرات مهمی در شکل و سبک روایی به‌وجود آورد و قصه و رمان عربی جدید را پایه‌گذاری کرد، وی در سال ۱۹۸۸ به جایزهٔ نوبل ادبیات دست یافت و بیش از چهل رمان و داستان کوتاه تألیف کرد و در سال ۲۰۰۵ دار فانی را وداع گفت. (عبدی، ۱۳۹۵: ۸۸).
- ۳- آل عمران: ۳۱.
- ۴- طه: ۴۱.

منابع

- قرآن کریم.
- پک، جان. (۱۳۶۶). *شیوه تحلیل رمان؛ ترجمه احمد صدارتی*، تهران: نشر مرکز.
- تودوروف، تزوتان. (۱۳۸۲). *بوطیقای ساختارگرا؛ ترجمه محمد نبوی*، چاپ دوم، تهران: آگه.
- تولان، مایکل. (۱۳۸۳). *روایت‌شناسی (درآمدی بر زبان‌شناختی انتقادی)*؛ ترجمه ف. علوی و ف. نعمتی، تهران: سمت.
- الشطی، سلیمان. (۲۰۰۴). *الرمز و الرمزیة فی ادب نجیب محفوظ؛ القاهرة: الهيئة المصریة العامة للكتاب.*
- شکری، غالی. (۱۹۸۲). *المنتمی دراسة فی ادب نجیب محفوظ؛ الطبعة الثالثة، بیروت: منشورات دار الآفاق الجديدة.*
- الشیخ، ابراهیم. (۱۹۸۷). *مواقف اجتماعية و سیاسیة فی أدب نجیب محفوظ؛ الطبعة الثالثة، القاهرة: مكتبة الشروق.*
- عبدی، صلاح‌الدین. (۱۳۹۵). *فنون النثر العربی الحديث، أعلامها و نشأتها؛ همدان: چنار.*
- گلدمن، لوسین. (۱۳۷۱). *نقد تکوینی؛ ترجمه محمد تقی غیائی*، تهران: بزرگمهر.
- محفوظ، نجیب. (۲۰۱۰). *اللص و الكلاب؛ قاهره: دار الشرق.*
- محمدسعید، فاطمه الزهراء. (۱۳۷۸). *سمبولیسم در آثار نجیب محفوظ؛ ترجمه نجمه رجائی*، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.

قراءة جون بيك السردية للرواية

دراسة «اللس و الكلاب» لنجيب محفوظ نموذجاً*

صلاح الدين عبيدي أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة بوعلبي سينا في همدان.
أكرم ذوالفقاري، طالبة ماجستير في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة بوعلبي سينا في همدان.

الملخص

تحليل الرواية هو أحد الطرق التي يساعد القارئ في الحصول على فهم شامل للقصة. وبصفة عامة يوفر كل المناهج التحليلية المبادئ والإطر المرتبط بعقل المتلقى وإحساسه. تقدم منهج جون بيك طريقة مختلفة لتحليل الرواية بين يدي المتلقى ليصل إلى فهم بسيط للقصة واستنتاج شامل عن طريق استخدامها. تسعى هذه الدراسة إلى شرح رواية «اللس و الكلاب» لنجيب محفوظ ووصفها، بناءً على هذا المنهج، فتمت طريقة البحث في تحديد خمسة أقسام مختلفة من بداية القصة حتى نهايتها، ثم يعالج كل الأقسام طوال خمس مراحل وبقها، بعد ذلك في المرحلتين السادسة والسابعة، تعالج الجوانب المختلفة من النص والمؤلف والقارئ والعالم وكذلك تتناول آراء النقاد الآخرين. لذلك، بعد اختيار أجزاء محددة ثم تحليلها، أستنتج أنه في طريقة جون بيك يتم إجراء التحليل من الجزء إلى الكل وبعد ذلك يتم فحص القصة بأكملها، لأن فهم جوانب القصة العامة يوفر من خلال تفاصيل النص. كما يركز هذا التحليل على تفاصيل القصة ودقتها ورقائنها بعد قراءة القصة كلها، وهذا الأمر يؤدي إلى إظهار خبرة المؤلف وفننته والحصول على نتيجة أفضل. وميزة أخرى لهذا المنهج هي الانتباه إلى التناقضات في المقاطع المختارة حيث تكمل هذه الميزة إلى جانب دراسة الأبعاد الرباعية للنص وآراء النقاد الآخرين النقد النهائي.

كلمات مفتاحية: القراءة السردية، جون بيك، نجيب محفوظ، اللس و الكلاب.

* تاريخ الوصول: ١٣٩٨/٠٢/٢٤ تاريخ القبول: ١٣٩٨/٠٥/٢٧

- عنوان البريد الإلكتروني للكاتب المسؤول: s.abdi57@gmail.com

- شناسه دیجیتال (DOI): 10.30479/lm.2019.10986.2817